



کاربردها و کارکردهای شگرد التفات در قرآن^{*۱}

محمد آ.س. عبدالحلیم

ترجمه: ابوالفضل خُری

چکیده:

عبدالحلیم در این جستار، کارکردها و کاربردهای شگرد التفات را در قرآن بررسی می‌کند. ابتدا به دیدگاه برخی مستشرقین مانند نولدکه، واتسبل و وانزبرو درباره برداشت اشتباه از این شگرد اشاره می‌کند. آن‌گاه در بخش اول و دوم مقاله، ابتدا درباره معنای التفات، واژه‌های مترادف التفات، توجه جدی به التفات در کتب بلاغت، انواع خاص و عام التفات، و نیز جایگاه التفات در علم بلاغت بحث می‌کند و در کنار صنعت التفات، مشخصه‌های تطبیقی آن، از جمله تغییر دستور زبانی در راستای اهداف بلاغی را برشمرده، تحلیل می‌کند. عبدالحلیم معتقد است گرچه برخی از این مشخصه‌ها در مقوله التفات جای نمی‌گیرند، اما بیش و کم با صنعت التفات در ارتباطند و از این‌رو، در بررسی نمونه‌های خاص اشاره می‌کند که این تغییرات کجا حادث می‌شوند و تلاش می‌کند تأثیر آنها را توجیه و تبیین کند. سرانجام به کارکرد کلی التفات و مشخصه‌های مرتبط با آن نیز اشاره می‌کند. عبدالحلیم امیدوار است تمام این مباحث، ماهیت این مشخصه سبکی را شفاف و کاربرد آن را در قرآن تبیین کند.

کلیدواژه‌ها:

قرآن / التفات / بلاغت / تغییر دستور زبانی / مشخصه سبکی

تثودور نولدکه در اثر خود درباره قرآن، به آیات و سوره‌هایی اشاره می‌کند - نظیر آیه ۵۵ سوره اعراف^۲، آیه ۶۱ سوره نمل، آیه ۲۷ سوره فاطر، آیه ۹۹ سوره انعام، آیه ۵۵ سوره انبیاء و آیه ۲۳ سوره یونس - که ضمیر گوینده یا شخص غایب آنها به ناگاه تغییر می‌کند. در علم بلاغت از این رخداد به «صنعت/شگرد التفات» یاد می‌کنند؛ هرچند نولدکه هیچ اشاره‌ای به این صنعت نمی‌کند. وی ضمن بحث در این باره خاطر نشان می‌سازد که در قرآن، تغییر دستور زبانی اشخاص به شکلی نامتعارف و نازیبا صورت می‌گیرد. البته این گفته، قضاوت شخصی نولدکه است، اما از نظر نویسندگان عرب‌زبان، بحث چیز دیگری است. برای نمونه، ابن اثیر شگرد التفات را در زمره موارد خیره‌کننده و ظرایف خوش‌ساخت قرآن مجید قرار می‌دهد (ابن اثیر، ۹۸). در ادامه خواهیم گفت که نمونه‌های مورد اشاره نولدکه از سر اتفاق در قرآن ذکر نمی‌شوند، بلکه از الگویی مشخص تبعیت می‌کنند.

بررسی اینکه دقیقاً کجا و چگونه این تغییر حادث می‌شود، نشان خواهد داد که این صنعت در این آیات تا چه اندازه کارآمد است و چرا ناقدین ادبی مسلمان و مفسرین قرآن تا حد بسیار زیاد به التفات و مشخصه‌های مرتبط با آن اهمیت می‌دهند. نولدکه ادامه می‌دهد در بخش‌هایی از قرآن، ضمائر دوم و سوم شخص جمع به ناگاه تغییر می‌کند (آیه ۳۸ سوره یونس). خواهیم گفت که در این موارد نیز تغییر ضمائر بر اساس الگویی کارآمد صورت می‌گیرد و بسامد وقوع این نوع تغییر فراتر از چیزی است که نولدکه بدان اشاره می‌کند.

از کتب بلاغت در زبان عربی نیز چنین پیداست که صنعت التفات در قرآن به هیچ رو از سر اتفاق و حادثه نیست.^۳ در این کتب به نمونه‌هایی چند بسنده شده است. آیه ۴ سوره فاتحه، آیه ۲۲ سوره یس، آیه ۲۲ سوره یونس، آیه ۹ سوره فاطر، آیه ۲ سوره کوثر. این نمونه‌ها انواع مختلف التفات میان ضمائر اول، دوم و سوم شخص را به نمایش می‌گذارند.^۴ نمونه‌های بیشتر صنعت التفات را می‌توان با ارجاع به کتب ابن اثیر (۲۰ نمونه)، سیوطی (۳۵ نمونه) و زرکشی (حدود ۵۰ نمونه) از نزدیک مشاهده کرد. با این حال خواهیم دید که التفات بیش از آنچه این افراد



شاهد مثال آورده‌اند، در سرتاسر قرآن پراکنده است. به همین ترتیب، این کتاب‌ها نیز صنعت التفات را چندان دقیق بررسی نکرده‌اند. این افراد بر این باورند که تغییر در شخص بر شش نوع است، اما درباره یکی از این شش نوع (اول شخص به دوم شخص) این افراد به ذکر یک نمونه - آیه ۲۲ سوره یس - بسنده می‌کنند و در واقع چنان‌که خواهیم دید، این نمونه هم جای شک و تردید دارد.

از تغییر دوم شخص به اول شخص در قرآن نمونه‌ای سراغ نداریم، اما انواع دیگر التفات بسامد بسیار بالایی دارند؛ برای نمونه، تغییر از سوم شخص به اول شخص بیش از صد مورد است. شناسایی دامنه دقیق هر نوع از انواع التفات، ما را در درک ماهیت و کارکرد صنعت التفات یاری خواهد رساند. وانگهی، خواهیم گفت تقریباً تمام نمونه‌های التفات در قرآن در سوره‌های مکی یافت می‌شوند. البته این ادعا منتج از نمونه‌های التفات در کتاب‌های بلاغت است. بررسی و مطالعه خود متن قرآن گواه چیزی دیگر است.

اهل بلاغت، التفات را «شجاعة العربية»، یعنی ماهیت متهورانه زبان عربی نامیده‌اند. اگر قرار باشد از بیانی متهورانه سخن به میان آوریم، بدون شک زبان قرآن خواهد بود؛ چون به دلایلی که ذکر خواهیم کرد، قرآن گسترده‌تر و متنوع‌تر از شعر عربی از این صنعت بهره می‌گیرد. بنابراین، طبیعی است «المثل السائر» ابن اثیر که به «ادب الکاتب و الشاعر» می‌پردازد، در بحث التفات عمدتاً از ارجاعات قرآنی استفاده می‌کند. در نثر نیز، هیچ کس جز از قرآن شاهدهی دیگر مثال نمی‌آورد. امیدواریم در این جستار بتوانیم این موارد را بررسی کنیم.

نولده که آیات پیش گفته را از استثنائات زبان قرآن می‌داند. همان گونه که در ادامه خواهیم گفت، این فرض درست نیست که این مشخصه سبکی زبان عربی را مختص قرآن بدانیم، گرچه یکی از ویژگی‌های مهم سبک قرآن به‌شمار می‌آید. همان طور که گفتیم، نولده که در بحث خود هیچ ذکری از کلمه التفات به میان نمی‌آورد. وانزبرو نیز که بخشی از کتاب «مطالعاتی قرآنی: منابع و روش‌های تفسیر کتاب مقدس» خود را زیر عنوان اصول تفسیر، به «ریطوریقا و تمثیل» اختصاص می‌دهد، التفات را در نمایه واژه‌های فنی نمی‌آورد، اما بل - وات، مشترکاً، در بخشی

از کتاب خود با عنوان «درآمدی بر قرآن»، از «مشخصه‌های سبک قرآنی» سخن گفته‌اند. نویسنده مقاله‌ای درباره قرآن در «تاریخ ادبیات عرب» منتشر شده از طرف دانشگاه کمبریج، بخشی را به «زبان و سبک» اختصاص داده است؛ اما هیچ یک از این نویسندگان به واژه التفات اشاره‌ای نمی‌کنند. بنابراین ضرورت دارد ابتدا این مشخصه بارز سبک قرآنی و ادبی زبان عربی را معرفی کنیم.

معنای التفات

التفات در لغت به معنای «چرخاندن / چرخاندن صورت به سمتی» است. در بیتی مشهور [از امرؤ القیس، از شاعران حلقه المعلقات] می‌خوانیم:

و تَلَفَّتْ عَيْنِي فَمَدُّ خَفِيْتٍ عَنِّي الطَّلُوْلُ تَلَفَّتَ الْقَلْبُ
«چشمان بر بقایای منزل یار افتاد، وقتی آثار منزل یار از برابر دیدگان ناپدید شد، قلب به سوی آنها پر گرفت.»

التفات یعنی تغییر کلام برای صحبت درباره چیزی پیش از ادامه موضوع اصلی. «اصمعی» به این معنای التفات نظر دارد. او با اشاره به این بیت از جریر:

أَتَسَّى إِذْ تَوَدَّعْنَا سُلَيْمِي بَعُوْدَ بَشَامِهِ سَقَى الْبَشَامُ
«آیا فراموش کردی که چگونه سلیمی در عود بشام با ما خداحافظی کرد. همیشه سرسبز و آباد باد!»

می‌گوید: شاعر به جای ادامه شعر رو به بشام می‌آورد (التفات علیه) تا برای آن سرسبزی آرزو کند. از این نمونه و دیگر نمونه‌ها چنین برمی‌آید که التفات نام خود را مدیون بافت عزیمت و جدایی (departure) و روی آوردن به سمت یاد و خاطره معشوق است و این معنا، احساس تازه‌ای به واژه می‌بخشد.

واژه التفات که در اینجا تقریباً معنای حقیقی خود را دارد، در دوره اصمعی معنای فنی پیدا کرد. اما تقریباً در دوره و زمانه «ابن المعتز» است که کاربرد واژه التفات معنای ثانویه پیدا می‌کند. هم‌اکنون این واژه بیشتر ناظر است به گریز گوینده از حاضر به غایب و از غایب به حاضر و مواردی از این دست.

نویسندگان متقدم بسیاری به این واژه اشاره کرده‌اند، از آن جمله ابوزکریا یحیی بن زیاد فراء، ابو عبیده، ابن قتیبه و المبرد که نمونه‌های تغییر در اشخاص را بررسی



کرد؛ اما تا زمان ابن‌المعز این واژه نام التفات به خود نگرفت. برای حدود دو سال، دو معنای معترضه‌ای و انتقالی التفات با هم به‌کار رفتند، و گاهی نیز (برای نمونه در کتاب اعجاز باقلانی) در برابر هم قرار گرفتند. از این رو قدامة بن جعفر التفات را این‌گونه تعریف می‌کند:

«التفات این است که شاعر مطلبی را بیان کند؛ سپس شک کند یا چنین پندارد که یک مخالف، مطلب وی را رد کرده یا سؤال کننده‌ای از وی درباره آن مطلب پرسش کرده است. پس شاعر پیش از پایان مطلب باز می‌گردد و به رفع شک درباره آن، یا به تأیید و تقریر و بیان مبحثش می‌پردازد.» (نقدالشعر، ۱۶۷)

از نظر العسکری، تعریف بالا ناظر به نوع دوم التفات است، حال آنکه نوع اول التفات همان است که پیش‌تر اصمعی بدان اشاره کرد. آن‌گاه که نوبت به زمخشری می‌رسد، از همان ابتدا التفات را در معنای تغییر در اشخاص به کار می‌برد (زمخشری، ۲۲/۱)؛ وانگهی زمخشری از تأثیرات رتوریک/بلاغی این مشخصه سبک‌شناختی تصویری روشن در ذهن داشت، به طوری که آنچه او در این باره گفت و نوشت، بعد از او از جانب نویسندگان زیادی تکرار شد. سرانجام، زمانی که بلاغت در «مفتاح العلوم» اثر سکاکی مطرح شد، معنای «تغییر» فقط یکی از تعاریف التفات بود. گفتنی است که سکاکی تغییر از افعال کامل به ناقص را نیز به تغییر در اشخاص افزود؛ هرچند برای آگاهی دقیق‌تر از معنای التفات اشاره به ابن‌اثیر و زرکشی لازم است.

از نظر ابن‌اثیر، التفات بخشی از جوهره علم‌البیان و پایه بلاغت به حساب می‌آید. معنای «چرخاندن» مشتق از چرخیدن صورت انسان از راست به چپ و از چپ به راست است. در گفتار نیز وضع به همین منوال است؛ تغییر از یک شکل به شکل دیگر. برای نمونه، می‌توان از شخص مخاطب به صحبت کردن درباره او در سوم‌شخص، از سوم‌شخص به دوم‌شخص، از فعل کامل به فعل ناقص یا برعکس، و موارد دیگر تغییر جهت داد. همچنین از نظر ابن‌کثیر، التفات با «شجاعة العربیة» برابر است.

ابن کثیر توضیح می‌دهد که شخص شجاع دست به کاری می‌زند که دیگران جرأت انجام آن را ندارند؛ التفات در گفتار نیز به همین معناست که از نظر ابن کثیر خاص زبان عربی است (ابن کثیر، ۴/۲). زرکشی التفات را تغییر گفتار از یک حالت به حالت دیگر می‌داند. این امر برای خسته نشدن شنونده و جلب توجه وی صورت می‌گیرد. زرکشی در ادامه می‌افزاید:

«هر یک از ضمایر اول، دوم و سوم شخص در یک زمینه و بافت مناسب به کار می‌روند. نظر کلی بر این است که التفات تغییر از یکی از این ضمایر به ضمیر دیگری است. سکاکی بر این باور است که التفات عبارت است از تغییر در این ضمایر، یا کاربرد یکی از ضمایر در جایی که ضمیری دیگر می‌بایست به کار می‌رفت.» (زرکشی، ۴/۲؛ ۳۱۴/۳)

سایر واژه‌ها در باب تعریف التفات

واژه‌های دیگری نیز به جای واژه تغییر به کار رفته است. ابن وهب آن را «الصرف»، ابن منقذ آن را «الانصراف» (ابن منقذ، ۲۰۰) (الصرف و الانصراف هر دو به معنای جدا شدن است)، و الصنعانی آن را التفات (صنعانی، ۱۴۶) نامیده‌اند؛ حال آنکه عزالدین بن عبدالسلام و زملکانی از آن به «تلوین الكتاب» (تغییر در خطاب) یاد کرده‌اند. با این حال در این جستار برای سهولت کار، واژه التفات را به کار می‌بریم.

شروط التفات

همه نویسندگان در بحث التفات، کار را از انواع تغییر در ضمایر آغاز می‌کنند و مراد از شروط التفات دقیقاً همین تغییر در ضمایر است. اولین شرط این است که ضمیر شخصی مورد استفاده می‌باید به همان شخص یا شیئی اشاره کند که تغییر از آن شروع شده است. بنابراین، در جمله «تو دوست من هستی»، هیچ التفاتی رخ نمی‌دهد، بلکه در آیه دوم سوره کوثر این تغییر حادث می‌شود: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾. در این آیه ارجاع به یک چیز است و آن خداست. شرط دیگر التفات این است که تغییر میان دو جمله غیروابسته صورت پذیرد؛ مانند آیه ۱۷ سوره فرقان. (نک: زرکشی، ۳۳۱؛ سیوطی، ۲۵۷/۳)



انواع التفات

التفات انواع مختلف دارد که عبارتند از:

- ۱) تغییر در ضمیر میان ضمایر اول، دوم و سوم شخص که مرسوم‌ترین نوع التفات است و به شش نوع تقسیم می‌شود؛
- ۲) تغییر در عدد میان مفرد، مثنی و جمع؛
- ۳) تغییر در مخاطب؛
- ۴) تغییر در زمان فعل؛
- ۵) تغییر در حالت دستوری؛
- ۶) کاربرد اسم به جای ضمیر.

نوع اول از متداول‌ترین نوع التفات است. انواع اول تا چهارم مورد توجه زرکشی و سیوطی بوده است. نوع پنجم را به گفته زرکشی، عده‌ای دیگر به کار گرفته‌اند. قزوینی، سبکی و هاشمی از نوع چهارم با عنوان «خروج الکلام علی مقتضی الظاهر» (خروج از آنچه به طور طبیعی انتظار می‌رود) یاد می‌کنند. در واقع، در تمام موارد شاهد خروج از کاربرد طبیعی زمان در بافتی خاص و به اقتضای هدف بلاغی ویژه‌ای هستیم:

- ۱) تغییر از ضمیر سوم شخص به اول شخص، بیش از ۱۴۰ نمونه؛
- ۲) تغییر از اول شخص به سوم شخص، حدود ۱۰۰ نمونه؛
- ۳) تغییر از سوم شخص به دوم شخص، حدود ۶۰ نمونه؛
- ۴) تغییر از دوم شخص به سوم شخص، کم‌تر از ۳۰ نمونه؛
- ۵) تغییر از اول شخص به دوم شخص، فقط یک نمونه تغییر در دست است که جملگی بدان رجوع می‌کنند. با این حال، می‌توان بحث کرد که این نمونه التفات نیست؛

۶) تغییر از دوم شخص به اول شخص که به گفته سیوطی در «الاتقان»، هیچ نمونه‌ای از آن در قرآن به چشم نمی‌خورد. (سیوطی، ۱۱۱/۳)

زمخسری برای التفات نوع ششم ابیاتی را از امرؤ القیس - با مضمون بی‌خوابی دراز دامن او- نقل می‌کند:

تَطَاوَلَ لَيْلُكَ بِالْإِثْمِ

و بات و باتت له لَيْلَةٌ

و ذلك من نبأ جاءني

و نام الخَلِيءُ و لم تَرَقُدِ

كَلِيلَةَ ذِي الْعَائِرِ الْأَرْمَدِ

و خُبْرَتُهُ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ

«شب تو رو به درازا گذاشت تا به اثم رسیدی، همه چیز به خواب فرو رفت، ولی تو نخوابیدی.

او شب را به صبح آورد و شب او به صبح مبدل شد، به سان شب کسی که به زمین افتاده و از چشم درد رنج می برد.

و آن به من از خبری رسید که من آن را از ابوالاسود شنیده ام.»

در این ابیات شاعر به صیغه دوم شخص «با خود» و آن گاه «در باره» خود سخن می راند و سپس به صیغه اول شخص روی می آورد.

برای نمونه پنجم نیز آیه ۲۲ از سوره یس مثال زدنی است: ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

«چرا نباید او را که مرا خلق کرده است، پرستش کنم؟ و بازگشت «تو» به سمت اوست.»

گفته می شود که در اینجا «تو» به جای «من» [به سوی خدا] برخوادم گشت، به کار رفته است. اما این نظر نمی تواند صحیح باشد. بدان گونه که سیوطی بدان اشاره کرده است. گوینده خیلی راحت می تواند به مخاطبین خود بگوید که آنان به سوی خدا برخوانند گشت؛ در این حالت شرط التفات نادیده گرفته می شود. همچنین سیوطی به آیه ۷۳ سوره انعام اشاره می کند که در ادامه بحث تغییر در زمان بدان باز خواهیم آمد.

در این میان به نمونه های دیگر از التفات نیز اشاره خواهیم کرد که در شمار زیادی از آنها، خداوند به صیغه اول شخص یا به صیغه سوم شخص درباره خود سخن می گوید. اما هرگز به صیغه دوم شخص با خود سخن نمی گوید. در شعر و شاعری به نمونه هایی برمی خوریم که شاعر به گاه غم و غصه و شادی با خود سخن می گوید که البته چنین چیزی در مورد خداوند مصداق ندارد؛ خداوندی که قادر مطلق است، که بر هر چیزی دانایی دارد، که هر آنچه را بخواهد انجام می دهد، و خداوندی که خالق همه



چیز است. و از همین رو است که نمونه‌های پنجم و ششم التفات (تغییر از اول شخص به دوم شخص و بالعکس) در قرآن اصلاً یافت نمی‌شود.

التفات از سوم شخص به اول شخص

در این نوع التفات، خداوند در گفتار بیشتر آیات دخیل است. این تغییر، دو عنصر کارآمد را که با ماهیت نمایشی زبان قرآن همخوانی دارد، معرفی می‌کند. اول، خود ضمیر اول شخص (که از سوم شخص برتر است، چرا که خداوند به واسطه آن صحبت می‌کند) و دوم، ضمیر جمع که از مفرد قدرتمندتر عمل می‌کند. در ابتدا به مثال نولدکه اشاره می‌کنیم، آنجا که می‌گوید: «اشخاص دستور زبانی گاهی به طرزی نازیبا، در قرآن دچار تغییر می‌شوند». آیه ۶۰ سوره نمل: ﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا إِلَهُهُمَّ اللَّهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾

«چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و برای شما از آسمان آب فرو فرستاد؟ «ما» هستیم که باغ‌های سرسبز را می‌رویانیم.»

در این آیه نکته حائز اهمیت، قدرت بیش از اندازه‌ای است که باغ‌ها را در کمال سرسبزی می‌رویاند. در این آیه فرق است میان ذات قدرت خلاقانه و اشتغال فردی در خلاقیت زیبایی‌شناسانه. در اینجا صحبت از ذائقه یا اظهارنظر شخصی نیست، از بقیه آیه پیداست که تأکید بر رویش باغ است؛ باغی که شما هرگز از پیش خود قادر به رویاندن درختان آن نبودید. در اینجا، قدرت رویاندن باغ در ید و اختیار پروردگار است و از همین رو است که شاهد تغییر از سوم شخص مفرد به اول شخص جمع هستیم. این تغییر، احساس تازه‌ای از معنای اول و جمع به شنونده می‌بخشد، از این رو اشکال دستور زبانی، قدر و منزلتی بیش از حالت معمولی پیدا می‌کند.^۹

در این آیه، اگر بدون هیچ‌گونه تغییر در ضمیر از قواعد طبیعی دستور زبان استفاده می‌شد، آیه، طولانی‌تر می‌شد و تأثیرگذاری و موجز بودن خود را از دست می‌داد. در این آیه از شفافیت کلام نیز هیچ کاسته نشده است؛ چرا که پیداست این آیه درباره‌ی خداوند پیش و بعد از تغییر ضمیر، صحبت به میان می‌آورد. و دیگر اینکه این شگرد در دیگر آیات نیز که روی سخنشان با آب است، بارها به وقوع می‌پیوندد. شاهد مثال

آیات ۹۹ سوره انعام، ۵۷ سوره اعراف، ۴ سوره رعد، تغییر در رویش گیاهان صورت نمی‌گیرد، بلکه در طعم‌های گوناگون این گیاهان تغییر رخ می‌دهد؛ ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَرِزْقٌ وَخَيْلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ لِبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (رعد/۴)

«و در زمین قطعاتی است کنار هم، و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می‌گردند، و با این همه برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این امر نیز برای مردمی که تعقل می‌کنند، دلایلی روشن است.»

همچنین برای برای نمایش قدرت خداوند، تغییر به ضمیر اول‌شخص جمع، بسیار کارآمد عمل می‌کند. در آیه ۱۳ سوره ابراهیم: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ أَتَعَوَّذَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ﴾ «و کسانی که کافر شدند، به پیامبرانشان گفتند: شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به کیش ما بازگردید. پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که حتماً ستمگران را هلاک خواهیم کرد.»

حضور خداوند برای اعلام (به نقل غیرمستقیم) مجازات به واسطه «ل» و «ن» در «لنهلکن» دو چندان شده است (نیز نک به: آیه ۱۶ سجده و ۹ احزاب). همچنین برای تأکید بر چندگانگی عمل بخشش، بخشش لایتناهی خداوند به صورت اول‌شخص جمع آمده است: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء/۱۱۴)

«در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد. و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد.»

و نیز قرآن برای اطمینان دادن به پیامبر که از فراموشی قرآن مضطرب بود، بجا از ضمیر اول‌شخص استفاده می‌کند: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ... سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (اعلیٰ/۱-۶)

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای ... ما به‌زودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی.»



التفات از اول شخص به سوم شخص

بسامد این نوع التفات در قرآن کمتر از نوع اول نیست و در مقایسه با انواع التفات، پربسامد است. نکته جالب توجه این است که جز در برخی موارد، ضمیر مورد اشاره در التفات نوع اول و دوم به خداوند نظر دارد، حال آنکه در سایر موارد چنین نیست. باز برخلاف سایر انواع التفات، در التفات نوع اول و دوم هرگاه خداوند سخن می‌گوید، به صیغه اول شخص جمع است؛ در دیگر بخش از تغییر، خداوند به صیغه سوم شخص مفرد مطرح می‌شود که به صورت «الله»، «او»، «او همان کسی که» یا «رب» به شکل پروردگار تو/پروردگار آنان، پروردگار او یا پروردگار تجلی پیدا می‌کند. در اینجا، اشاره به دو پرسش پر بی‌راه نخواهد بود.

۱. در قرآن چه کسی صحبت می‌کند؟

۲. چگونه خداوند که صاحب قرآن است، درباره خود به صیغه سوم شخص

سخن می‌گوید؟

در حالی که بل - وات اذعان می‌دارند که گوینده مجاز است گاهی خود را به صیغه سوم شخص خطاب کند، معتقدند تعداد دفعاتی که به صیغه سوم شخص درباره خداوند به محمد ﷺ خطاب می‌شود، اندکی نامتعارف و عجیب است. در حالی که آن دو بر این نکته اذعان دارند که خداوند در بیشتر بخش‌های قرآن به صیغه جمع سخن گفته است، بر این باورند که اگر مرجع «ما» را نه به خدا، که به فرشتگان نسبت دهیم، بخش عمده مشکلات حل خواهند شد. تفاوت قائل شدن میان خداوند و فرشتگان چندان آسان یاب نیست، و گاه که تغییری ناگهانی از خداوند با صیغه سوم شخص، به «ما» که ناظر به انجام یافتن امور از جانب خداوند است، رخ می‌دهد، ابهاماتی در ذهن شنونده شکل می‌گیرد (نیز نک به وانزبرو). مثلاً در آیه ۹۹ سوره انعام: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مَاتِرًا كَبًّا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

در این آیه، مشکل بتوان گفت ارجاع «ما» به فرشتگان است، چون کارهایی که

انجام می‌شود (فروفرستاندن آب از آسمان و رویش گیاهان)، از جمله کارهایی است

که در بخش‌های دیگر قرآن به خداوند منتسب شده است (مقایسه کنید با آیات ۶ و ۷ سوره ق و آیه ۶۵ سوره نحل).

از بررسی نمونه‌های التفات پیداست که از نظر دستور زبانی مشکل بتوان نتیجه‌گیری کرد - چنان‌که بل - وات نتیجه گرفته‌اند - که یک بخش از یک عبارت را یک شخص (خداوند) و بقیه عبارت را دیگری (فرشتگان) گفته است. بل - وات نتیجه‌گیری کردند:

«در سایر سوره‌های قرآن ظاهراً یک قانون لایتنظیم این است که کلمات منتسب به فرشتگان و جبرئیل را که به صیغه ضمیر جمع «ما» است، به محمد ﷺ نسبت دهیم.»

آن دو برای این گفته خود هیچ مصداقی را شاهد مثال نمی‌آورند. آیا آنان به این آیه از قرآن نظر داشته‌اند: «ای پیامبر! ما تو را با سیمت گواه و بشارت‌گر هشدار دهنده فرستادیم.» (احزاب/۴۵). اما بهتر است این آیه را در کنار آیه ۹ سوره صف بسنجیم: «اوست کسی که پیامبر خود را فرو فرستاد ...». این دو آیه از دو سوره مختلف قرآن انتخاب شده‌اند، ولی نمی‌توانند شاهد مثال گفته بل - وات باشند.

اولین و مهم‌ترین دلیلی که خداوند درباره خود به صیغه سوم شخص سخن می‌گوید، به پیام اصلی قرآن، یعنی فراخوانی انسان به توحید مربوط می‌شود. ذکر شهادت، ابتدا با نفی چند خدایی آغاز می‌شود و آن‌گاه به تک‌خدایی می‌رسد. در اینجا به جای اسم از هیچ ضمیری استفاده نمی‌شود: ﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴾ (شعراء/۲۱۳)

این امر در آیاتی مصداق دارد که تضاد میان الله - با همین نام خاص - و دیگر الهه‌گان را نشان می‌دهد. در آیاتی مانند آیات ۶۴-۶۰ سوره نمل با این ساختار روبه‌رویم: ﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾ * أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا ... إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ * أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ ... إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ﴾ * أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ... إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ * أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ... إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾



این توالی با این پاره گفته به پایان می‌آید که «بگو هر که در آسمان‌ها و زمین است، جز خدا غیب را نمی‌شناسند و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد.» در پیام قرآنی، الله پروردگار یکتایی است که جملگی آدمیان مطیع امر اویند. در قرآن نیز حمد و ستایش فقط مخصوص خداست و کلمه «حمد» بیش از چهل بار به همراه نام «الله» می‌آید. گاهی نیز کلمه «حمد» با کلمه «رب» همراه می‌شود. قرآن خداوند را به مؤمنین و غیرمؤمنین این گونه معرفی می‌کند: او چنین و چنان می‌کند، مانند آیات ۸۱-۶۵ سوره نحل و ۱۲-۱۰ سوره نمل. استفاده از صفات پیش از اسم «الله» فراوان در قرآن به چشم می‌خورد (مانند سوره حمد، آیات ۴-۱ و سوره حشر، آیات ۲۴-۲۲)، همچنین نام «الله» در آیاتی که نشان‌دهنده راه و روش خداوند است (غالباً در پایان آیات و معمولاً به همراه «کان») به کار می‌رود. باید به خاطر داشت که قرآن خود زندگی‌نوشت خداوند نیست که خواسته باشد آن را به شکل «من» و «به من» / «مرا» فرو فرستد؛ قرآن بر مردمانی نازل شده است که در عبارات و مکالمات خود درباره خداوند صحبت می‌کنند. قرآن خطاب به مؤمنین می‌گوید: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (غافر/۱۴). قرآن به مؤمنین می‌آموزد که چگونه خداوند را فرا خوانند؛ ﴿فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (غافر/۶۵).

جای تعجب هم ندارد که عبارت «الحمد لله رب العالمين» در آغاز سوره حمد می‌آید، که دست‌کم هر روز هفده مرتبه در نمازهای روزانه بدان اشاره می‌شود. همچنین باید به خاطر داشت که در برخی آیات بیش از یک بار و از دیدگاه‌های مختلف به نام خداوند اشاره می‌شود، همچون آیات ۹۹-۹۵ سوره حجر؛ ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَ لَقَدْ نَعَلْنَاكَ يُضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾. در این آیات خداوند به صیغه اول شخص جمع صحبت می‌کند تا قوت قلب پیامبر باشد. از دیدگاه ریشخندگران، آنان خود معبودی دیگر با خدا قرار می‌دهند؛ و از دیدگاه پیامبر، او شخصاً باید ستایش پروردگار گوید. «همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح او می‌گویند» (آیات اول سوره حدید، جمعه و تغابن). از

دیدگاه خداوند، پرستش فقط مخصوص ذات اوست و هیچ کس دیگری نمی‌تواند شریک او باشد، و این امر از دیدگاه مؤمنین یعنی ستایش ذات الهی. بنابراین به هنگام بحث دربارهٔ خداوند به صیغهٔ سوم شخص، لازم است به دو نکته توجه شود: اصل توحید و چندگانگی دیدگاه.

در نمونه‌های دیگری از نوع دوم التفات، اول شخص به سوم شخص تغییر جهت می‌دهد. در این تغییر به خداوند با نام‌های «الله» و «رب» اشاره شده و با تأکید بر اصل توحید، چندگانگی دیدگاه را نشان می‌دهد (بقره/۱۷۲، آل عمران/۱۵۱، ص/۲۶، فتح/۲-۱، کوثر).

التفات از سوم شخص به دوم شخص

تغییر ضمائر در بیشتر نمونه‌های این نوع التفات در راستای نکوداشت، نکوهش، تهدید و گاهی اوقات درخواست رخ می‌دهد. اولین نمونهٔ التفات در قرآن که در کتب بلاغت به وفور بدان اشاره می‌شود، آیهٔ ۴ سورهٔ فاتحه است که بعد از ستایش به صیغهٔ سوم شخص می‌آید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.

زمنشوری بر این باور است زمانی که بنده با خداوند سزاوار ستایش صحبت می‌کند، در ذهن به خدایی می‌اندیشد که شایستهٔ پرستش است و انسان می‌باید یکسر تسلیم امر او باشد و سزاوار است انسان در امور مهم از او یاری بجوید. بنده سپس با خدا صحبت می‌کند: فقط «تو» را می‌پرستیم.

در این آیات تغییر به دوم شخص با اهمیت است، چرا که بنده از خداوند می‌خواهد: «ما را به راه راست هدایت فرما». کاربرد ضمیر سوم شخص برای اشاره به خداوند سزاوار ستایش و بندگی در آغاز قرآن کاملاً بجا و مناسب است. در اینجا، هیچ ضمیری نمی‌تواند چنین نقشی را ایفا کند و همان طور که می‌دانیم، در اسلام ستایش واقعی فقط مخصوص ذات خداوند است. در برخی نمونه‌ها که از رحمت و آمرزش در بهشت صحبت به میان می‌آید، می‌توان کارکرد نکوداشت گونهٔ ضمیر سوم شخص به دوم شخص را ملاحظه کرد؛ ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (طور/۱۹)



«به پادشاه آنچه به جای می‌آورد، بخورید و بنوشید، گوارایتان باد.»

در این آیه دیگر از عبارت آغازین مثل «به آنان گویند» - مشخصه سبک قرآنی که به «حذف القول» معروف است - خبری در میان نیست؛ حذف این عبارت، تأثیری آنی و عمیق به آیه می‌بخشد. نمونه‌هایی از این دست در این گونه التفات فروان یافت می‌شود. بنابراین در سورهٔ مریم، آیات ۸۸ و ۸۹ خطاب تهدیدآمیز است؛ ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾. (برای نمونه‌هایی دیگر نک به آیه ۵۵ سورهٔ نحل، و آیه ۵۹ سورهٔ یس.)

در آیه ۲۸ سورهٔ بقره، ۳ یونس و ۲۵ صافات، لحن سرزنش‌گونه است. تأثیر التفات در این نمونه‌ها این است که خداوند در میانهٔ صحنه، حی و حاضر می‌شود و گروهی را خطاب قرار می‌دهد. (زمخشری، ۶۴/۱؛ زرکشی، ۷۸/۳)

همچنین تغییر به دوم‌شخص می‌تواند برای درخواست باشد. همچون آیات ۶۸-۶۹ سورهٔ نحل؛ ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْئَلِي سَيِّدَ رَبِّكَ ذَلَّلَا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست (و چفته‌سازی) می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن. سپس از همهٔ میوه‌ها بخور، و راه‌های پروردگارت را فرمان‌بردارانه ببوی. آن‌گاه از درون شکم آن شهدی که به رنگ‌های گوناگون است، بیرون می‌آید. در آن برای مردم درمانی است. راستی در این زندگی زنبوران برای مردمی که تفکر می‌کنند، نشانهٔ قدرت الهی است.»

تغییر به سوم‌شخص در عبارت: «از درون شکم آنها شهدی بیرون می‌آید»، بر عمل خارق‌العاده زنبوران برای انسان تأکید می‌کند.^۶

التفات از دوم‌شخص به سوم‌شخص

بسامد این نوع التفات از نوع سوم کمتر است. در آیات ۶۸ و ۶۹ سورهٔ نمل گفتیم که چگونه کاربرد ضمیر سوم‌شخص مبین تعجب و حیرت انسان است. آیه ۷۲ سورهٔ نحل نیز تأثیر مشابه بر جای می‌گذارد؛ ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنًا وَحَدَّةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِعِمَّةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾

«و خدا برای شما از خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید. آیا باز هم به باطل ایمان می‌آورند و به خدا کفر می‌ورزند.»

نمونه دیگر در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره یونس می‌باشد:

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَكُمْ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُنجِيتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۲۲﴾ فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ...﴾

«و او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتی‌ها باشید و آنها با یاری خود من، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند. به ناگاه بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که: اگر ما را از این ورطه برهانی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد. پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. ای مردم سرکشی فقط به زیان خود شماست...»
در این آیات، تغییر به سوم شخص مسئله‌ای دیگر پیش می‌آورد: دریاروندگان را افرادی به تصویر می‌کشد که به دور از خشکی در محاصره افتاده‌اند و جز خدا یار و یآوری ندارند. اگر آیه با ضمیر دوم شخص آغازین ادامه می‌یافت، تأثیری را که هم‌اکنون در ذهن باقی می‌گذارد، دیگر در پی نداشت. وانگهی، برای خوانندگان قرآن که در خانه نشسته‌اند و برخی از آنان نیز ممکن است هرگز به دریا نرفته باشند، تأثیر چندانی بر جای نمی‌گذاشت. خداوند دوباره آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد - زمانی که دریاروندگان به خشکی می‌رسند و در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. علاوه بر این، زمانی که خداوند دربارهٔ مسافران به صیغهٔ سوم شخص سخن می‌گوید، از دیگران می‌خواهد که رفتار آنان را به هنگام بلا و مصیبت و آرامش، مقایسه و بررسی کنند.

نوع دوم: تغییر در عدد

در اینجا، تغییر از مفرد به مثنی و جمع است و می‌توان بیش از پنجاه نمونه از این نوع تغییر را در قرآن یافت. در بیشتر این نمونه‌ها، خداوند است که در امر التفات دخالت می‌کند، تغییر به صیغهٔ جمع نشان‌دهنده قدرت و عظمت است؛ ﴿لَا



أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ *.

صیغه مفرد با «أَقْسِمُ» هماهنگی دارد؛ تغییر ناگهانی به صیغه جمع (ن در «نَجْمَعُ»)، به شک و شبهه اعراب جاهلی درباره جمع آوری استخوان‌ها در روز قیامت پاسخی دندان‌شکن می‌دهد. تغییر ناگهانی به مفهوم صیغه جمع به معنای تمام و کمال شکوه و عظمت خداوند رنگی تازه می‌بخشد.

قرآن برای خداوند، به‌ویژه در مواقعی که بحث پرستش (یا عبادت) و نفی شرک و خشم در میان است، ضمیر مفرد را به کار می‌برد. کاربرد ضمیر مفرد در این موقعیت‌ها بسیار مهم است و وقتی ضمیری به ناگاه به حالت جمع تغییر می‌کند، گوش شنونده به تضاد میان دو ضمیر «من» و «ما» حساس می‌شود. بنابراین قرآن به کاربردهای دستور زبان جاری، جانی دوباره می‌بخشد (برای نمونه نک به: بقره/۳۲؛ ابراهیم/۳۱؛ عنکبوت/۸ و لقمان/۱۵).

زرکشی و سیوطی این نوع التفات را «يقرب من الالتفات» (مرتبط با التفات) می‌نامند. (زرکشی، ۲۳۴/۳؛ سیوطی، ۲۵۸/۳)

نوع سوم: تغییر مخاطب

در آیاتی یکسان یا نزدیک به هم در قرآن، از مخاطبین مختلفی صحبت به میان می‌آید. در این آیات، التفات در معنای اصلی خود یعنی روی برگرداندن از یک جهت / شخص به جهت یا شخص دیگر به کار رفته است. در این نمونه‌ها درمی‌یابیم که اولین مخاطب دگرباره نیز به همراه سایر مخاطبین مورد خطاب قرار می‌گیرد. به آیه ۱۴۴ سوره بقره بنگرید: ﴿... فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُمَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ...﴾.

در این آیه از محمد ﷺ خواسته می‌شود که روی خود را به سمت قبله جدید (مکه) بچرخاند و سپس از ایشان و مسلمانان درخواست می‌شود که هر کجا هستند، همین کار را انجام دهند.

در آیه ۸۷ سوره یونس بیش از یک تغییر روی می‌دهد؛ «و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید و سراهایتان را روبه‌روی هم قرار دهید و نماز برپا دارید و مؤمنان را مژده ده.»
مخاطب دوم (سراهایتان) در هنگامی که مخاطب اول (شما دو تن) مورد خطاب قرار گرفته است، اصلاً وجود نداشته است - درست مثل زمانی که خداوند موسی و قومش را خطاب قرار می‌دهد. بنابراین زمانی که شیطان برای وسوسه بنی‌آدم (که هنوز متولد نشده) مهلت می‌خواهد، بدو خطاب می‌شود: ﴿اَذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا﴾ (اسراء/۶۳).

این تغییر تأثیری عظیم بر جای می‌گذرد. به جای اینکه گفته شود «هر یک از بچه‌های آدم با مجازات روبه‌رو خواهد شد»، آمده است که «هر کس که در هر زمان یا مکان از شیطان تبعیت کند» و خطاب مستقیم خداوند بدو خواهد بود.

گرچه این نوع التفات معنای واژه‌شناختی اصلی خود را دارد، تأثیر بلاغی نیز برجای می‌گذارد؛ چرا که فردی در گروه دوم مخاطبین درمی‌یابد آنچه از اولین مخاطب خواسته شده است، چه مطبوع چه نامطبوع، بدو نیز ارتباط دارد. از آنجا که فرد مخاطب در اولین گروه مخاطبین آیه به‌طور طبیعی در گروه دوم مخاطبین نیز جای دارد، این نوع التفات با شرط پیش‌گفته التفات همخوانی دارد.

خداوند بدان‌گونه که در قرآن از ایشان سخن به میان آمده است، به ما دسترسی دارد و می‌تواند هر کس را که مایل است، در هر زمان مورد خطاب قرار دهد. از این نوع التفات بیش از بیست نمونه موجود است.

نویسندگانی از قبیل سیوطی، زرکشی و سبکی این نوع دسته‌بندی را «بقراب من الالتفات» در نظر می‌گیرند. (همان)

نوع چهارم: تغییر در فعل / حالت

تغییر به فعل ناقص چندین هدف را دنبال می‌کند. این تغییر می‌تواند کنشی مهم را در نظر تجسم کند، گویی در زمان حال در شرف وقوع است؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا... إِذْ جَاءَكُمْ



مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ ... وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿ (احزاب/۱۱-۱۰)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، آن‌گاه که لشکرهایی به سوی شما (در) آمدند، پس بر سر آنان تندبادی و لشکرهایی که آنها را نمی‌دیدید، فرستادیم ... هنگامی که از بالای (سر) شما و از زیر (پای) شما آمدند. و آن‌گاه که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌هایی (نابه‌جا) می‌برید. آن‌گاه (بود که) مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند.»

نمونه دوم: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ...﴾ (غافر/۶۷)

تغییر به این سبب صورت می‌گیرد که دومین کنش خیره کننده تا به زمان حاضر نیز ارائه می‌شود: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ (حج/۶۳)، ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفَلَكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ...﴾ (حج/۶۵).

تغییر به زمان حال کامل، نقطه پایانی بر کنش می‌گذارد. از این رو در صحبت از قیامت مستمر به کار می‌رود؛ ﴿وَيَوْمَ نَسِیرُ الْجِبَالِ ... وَ حَشْرَتَاهُمْ ...﴾ (کهف/۴۷)، ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ...﴾ (نمل/۸۷).

تغییر حالت اخباری به حالت امری، کنش مورد درخواست را پررنگ می‌کند؛ ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ...﴾ (بقره/۱۲۵)، ﴿قُلْ أَمْرٌ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ...﴾ (اعراف/۲۹).

نماز ستون اسلام است. از همین رو در آیه فوق، حالت امری از حالت اخباری که نقش خبررسانی دارد، تأثیرگذارتر است. به همین ترتیب گاهی اوقات می‌توان با تغییر از حالت اخباری به امری، بر امر خبری تأکید دو چندان کرد؛ ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ * وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا ...﴾ (بقره/۲۴-۲۵).

تغییر به حالت امری بَشِّرْ در نمونه‌های دیگر نیز به کار رفته است: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ (یس/۱۱)، ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِي﴾ (زمر/۱۷)، ﴿وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (صف/۱۳).

علاوه بر این موارد، از نوع چهارم التفات می‌توان به این نمونه‌ها نیز اشاره کرد: اعراف/۲۹، هود/۵۴، نحل/۱۱، حج/۲۵ و ۳۱، نمل/۸۷، فاطر/۹، یس/۳۳، زمر/۶۸ و غافر/۶۷. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، سکاکی و نیز ابن اثیر، تغییر زمان فعل را از مصادیق التفات در نظر می‌گیرند.

نوع پنجم: تغییر در حالت دستوری

این مقوله از سه جهت با سایر مقولات التفات متفاوت است:

۱. نمونه‌های زیادی نمی‌توان از آن سراغ داد، برخی فقط به دو نمونه (آیه ۱۷۷ سوره بقره و آیه ۱۶۴ سوره نساء) اشاره کرده‌اند. آنچه در خصوص این دو نمونه مصداق دارد، درباره آیه ۶۹ سوره مائده نیز درست است.
۲. فقط یک نوع قرائت آن را التفات محسوب می‌کند، چرا که در واژگان آیه تغییری ایجاد می‌شود. قرائت دیگر آن را التفات محسوب نمی‌کند.
۳. بر طبق قرائتی که تغییر را دخیل می‌داند، تبیین این تغییر به قواعد دستوری بستگی دارد.

به‌رغم این محدودیت‌ها، نمونه‌های این مقوله را جزء صنعت التفات محسوب می‌کنند. دست‌کم این برساخت به‌واسطه ماهیت خود می‌تواند در مقوله التفات جای بگیرد. زرکشی می‌نویسد که به باور برخی، آیه ۱۷۷ سوره بقره و آیه ۱۶۲ سوره نساء از مصادیق التفات است (زرکشی، ۳/۳۲۵): ﴿... وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ... وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ... وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (بقره/۱۷۷).

«الصابرین» با «الموفون» که حالت فاعلی دارد، موازی است، از این‌رو باید به حالت فاعلی (الصابرون) نوشته شود. اما در حالت مفعولی تغییری رخ داده است. این تغییر را چگونه می‌شود تبیین کرد؟ به باور زرکشی، این آیه مصداق التفات است. همان‌گونه که خواهیم گفت، عدول از حالت طبیعی فقط به دلیل هدفی خاص صورت می‌گیرد. در اینجا، این هدف تأکید بر اهمیت «صابرین» است. دلیل اهمیت این گروه از مردم مرهون این حقیقت است که این کلمه در همین سوره چهار



مرتبه تکرار شده است، به‌ویژه اینکه هر بار «الصابرون» با مفاهیم سختی، زیان و جنگ تداعی می‌شوند (بقره/۱۵۲، ۱۵۵، ۱۷۷ و ۱۴۹). آیه بعد از آیه ۱۷۷ از تقاضا در قتل صحبت می‌کند و اندک زمانی بعد، از جنگ ذکر به میان می‌آید.

در عین حالی که بر اهمیت «الصابرین» تأکید می‌شود، تغییر در نشانگر حالت، نقش کلمه «الصابرین» و رابطه‌اش را با سایر اجزاء کم‌رنگ نمی‌کند. نشانگر حالت یکی از چند نشانه (قوی) این نوع رابطه است. سایر نشانه‌ها عبارتند از: نظم و آرایش مجموعه حروف ربط، حالت صفت در جمع مذکر و ...

دومین نمونه که زرکشی آن را مصداق التفات از نوع نشانگر حالت به‌شمار می‌آورد، آیه ۱۶۲ سوره نساء است: ﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ ... وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ...﴾.

در این آیه تغییر (از حالت فاعلی به مفعولی) برای کسانی پیش می‌آید که نماز می‌گذارند (والمقیمون). در این آیه از این‌رو بر نماز تأکید شده که در سوره انعام مرتباً به نماز گزاردن (از جمله اهمیت نماز در جنگ و اینکه منافقین چگونه کاهلانه نماز می‌گذارند) اشاره شده است. زرکشی به نقل از برخی، آیه ۶۹ سوره مائده را نیز به‌سان دو نمونه پیش گفته، از مصداق التفات محسوب می‌کند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

کلمه «الصابئون» با اسم‌های مفعولی پیش از خود همخوانی دارد و باید بر همین اساس، مفعولی بیاید، حال آنکه فاعلی است. در اینجا باز پای قرآنی دیگر از این آیه به میان می‌آید که «الصابئون» را به صورت «الصابئین»، یعنی حالت مفعولی می‌خواند، ولی تغییری در کلمه داده نمی‌شود.

نوع ششم: کاربرد اسم به‌جای ضمیر

بلاغیون این دسته‌بندی را در کنار التفات، زیر عنوان گسترده‌تر «الخروج علی المقصد الظاهر» (خروج از آنچه به طور طبیعی مورد انتظار است) قرار می‌دهند. در هر دو حال نوعی خروج صورت می‌گیرد؛ چه در شخص، عدد، مخاطب، حالت،

مرجع (اسم/ضمیر) و چه در فعل/ وجه یک فعل. در واقع به لحاظ تأثیرگذاری، هیچ تفاوتی در جایگزینی اسم به جای ضمیر، یا دوم شخص به جای اول شخص، یا جمع به جای مفرد به دیده نمی‌آید. این مقوله را از آن جهت در رده التفات جای می‌دهند که شخص در حالت اسم و ضمیری که به جای اسم می‌نشیند، یکسان است. به همین سبب دلیلی در دست نیست که نمونه‌های این مقوله را از چیزی سوای التفات و مشخصه‌های مربوط به آن لحاظ نکنیم. زرکشی نیز در بحث راجع به التفات، جایگزینی اسم به جای ضمیر را از مصادیق التفات برمی‌شمرد.

برخی از نمونه‌های این نوع التفات عبارتند از بقره/۵۹ و ۶۴، آل عمران/۵، نساء/۲۶، اسراء/۲۲ و ...

در بسیاری از این نمونه‌ها، اسم الله (گاهی رب) جایگزین ضمیر برای خداوند شده است، همچون آیه ۱۱۵ سوره بقره: ﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

در این آیه به جای «صورت خدا» و «خدا هست»، به نام خدا (الله) اشاره شده که از ضمیر مهم‌تر است. این امر همه چیز را از آن خدا می‌داند. وانگهی، اشاره به نام «الله» در سه گزاره پیاپی به هر یک نشان و منزلت ویژه می‌بخشد. این امر، ویژگی بارز زبان قرآن و درخور کتابی است که تأکید می‌کند کلمه «الله» ازلی و ابدی است. آیات زیادی به این ویژگی اشاره می‌کنند و علاوه بر این، در قرآن به کلماتی برمی‌خوریم که به طور خاص بیشتر با اسم «الله» (و کمتر با «رب») ترکیب پذیرند تا با ضمیر؛ مانند الحمد لله، فَضَّلَ اللَّهُ، رَزَقَ اللَّهُ، سَبِيلَ اللَّهِ، أَجَلَ اللَّهُ، بحث الله و هدی الله.

وقتی که به جای ضمیر از اسم مشتق استفاده می‌شود، بحث علیت مورد تأکید قرار می‌گیرد. بنابراین در آیه ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِإِطْلَا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ (ص/۲۷)، تکرار اسم «لِلَّذِينَ كَفَرُوا» به جای ضمیر «لهم»، مبین این است که بی‌اعتقادی کافران به دلیل عقیده و کردار آنان است.

نمونه کاربرد اسم به جای ضمیر که مدام بدان اشاره می‌شود، در آیه ۵۰ سوره احزاب نیز به دیده می‌آید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ ... وَأُمَّرًا مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ...﴾.



در این آیه به جای «لک»، از «لِلنَّبِيِّ» استفاده می‌شود که این مسأله، حکم را فقط محدود به شخص پیامبر می‌کند و تکرار کلمه «النبی» بر این امر صحه می‌گذارد.

التفات و ویژگی‌های مرتبط با آن؛ التفات مشخصه سبک قرآن

از «التفات» در ادبیات دوران جاهلیت می‌توان نمونه‌هایی را سراغ داد. در واقع، تقریباً تمامی نویسندگان از التفات سخن گفته‌اند. اما به اعتبار آنچه همین نویسندگان از آن دم می‌زنند، میزان و حجم نمونه‌های التفات در قرآن بسیار فراتر و حجیم‌تر از شعر دوران جاهلیت است. حتی ابن اثیر که کتاب او نه درباره قرآن، بلکه درباره «ادب الکاتب و الشاعر» است، اذعان می‌کند وقتی متن قرآن را بررسی می‌کنیم، نمونه‌های التفات در آن بسیار بیش از شعر است. (ابن اثیر، ۳۹۲/۲)

نمونه‌هایی که ابن اثیر از التفات ارائه می‌دهد، جملگی از قرآن است و نمونه‌هایی که پیش‌تر به آنها اشاره کردیم، خود گواه این مدعاست. همان طور که گفتیم، نظر بر این است که تقریباً نمونه‌های التفات در سوره‌های مکی جای گرفته‌اند. اما بر حسب آنچه در بالا گفتیم، این مسأله صحت ندارد؛ چرا که مثلاً در سوره بقره - که طی زمانی طولانی در مدینه نازل شد - به نمونه‌های بی‌شماری از التفات برمی‌خوریم. حتی در سوره کوتاهی مانند سوره نصر که مدنی است، به این صنعت اشاره شده است.

خداوندی که در قرآن سخن می‌گوید، بر همه چیز و همه کس (چه حاضر و چه غایب) و همه وقت (گذشته یا آینده) و همه مکان‌ها اشراف و دسترسی دارد. در نوع اول التفات (التفات در شخص)، خطاب خداوند (که برای نمونه، مراقب شیطان باشند) به نسل‌هایی است که هنوز متولد نشده‌اند. اما در شعر به تعداد انگشت‌شماری التفات اشاره شده است و همان گونه که از کتاب بلاغیان پیداست - و جملگی امرؤ القیس را مثال می‌زنند -، این چند نوع، نوعی مونولوگ هستند. این امر نیز بخشی بدین دلیل است که به غیر از چند استثنا - مثل شعر ابوریعه -، در شعر عربی کاربرد دیالوگ بسیار اندک است. خداوند در قرآن به روش‌های گوناگون از خود سخن به میان می‌آورد. ﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾ (ابراهیم / ۲-۱).

در این آیه از طریق تغییر در عدد فرد یا مرجع (اسم به جای ضمیر)، به جنبه‌های مختلفی اشاره شده است. در قرآن، خداوند با پیامبر، مؤمنین، کافرین و گاهی اوقات با چیزها سخن می‌گوید و آنان را در مقطعی حساس - چه به تحسین، چه به عتاب - خطاب قرار می‌دهد. خداوند با اشاره به این دنیا و آن دنیا، جملگی را هدایت، امر، نهی، تشویق و سرزنش می‌کند. حد و مرز آیه قرآنی با حد و مرز جمله معمولی متفاوت است. در آیه قرآنی، خداوند مرکز ثقل آیه است که به همه چیز اشراف دارد و از دیدگاه علم مطلق که از آن اوست، یا از چندین دیدگاه با اشخاص / چیزهای مختلف سخن می‌گوید؛ و این امر در شعر چندان مسبوق به سابقه نیست و به دیده نمی‌آید.

مطالب قرآنی ژرف و پیچیده‌اند. در قرآن علاوه بر جمله خبری، جمله انشایی نیز بسامد بالایی دارد. همه این موارد راه را برای کاربرد پیوسته التفات و مشخصه‌های وابسته همراه می‌سازد. وانگهی، کاربرد سخن مستقیم مشخصه بارز سبک قرآن محسوب می‌شود. بنابراین خداوند در آیات ۶۹-۶۸ سوره نحل، زنبوران عسل و در آیه ۱۰ سوره سبأ، کوه‌ها را خطاب قرار می‌دهد. کاربرد سخن مستقیم کافرین از آن رو با اهمیت است که هر آنچه را آنان بر زبان می‌آورند، عیناً نقل می‌کند و نیک پیداست که آنان در روز قیامت بر حسب آنچه گفته‌اند، نه بر حسب آنچه دیگران درباره آنان گفته‌اند، قضاوت خواهند شد (ر.ک: حج / ۶۹-۵۱؛ شعراء / ۳۱-۶۱). این شگرد استفاده از التفات را ضروری می‌کند.^۷

جایگاه التفات و مشخصه‌های مرتبط در کتب بلاغی

در کتب بلاغی، نویسندگانی چون سکاکی، قزوینی و نویسندگان جدید، از صنعت التفات زیر عنوان «علم المعانی» بحث می‌کنند. با این حال، برخی نویسندگان متقدم آن را زیر عنوان «علم البدیع» قرار می‌دهند. مثلاً «الطیبی» آن را زیر عنوان «تحسین معنوی» در مقابل «تحسین لفظی» جای می‌دهد. سکاکی التفات را جزء بدیع، و سیوطی نیز آن را نوعی بدیع در شمار می‌آورند. از نظر علم‌المعانی، التفات



خروج است از آنچه به طور طبیعی مورد انتظار است؛ اما از نظر علم البدیع، تأثیر تغییر بلاغی، یعنی تقویت معنایی - که الطیبی بدان اشاره می‌کند -، «التفات» نام دارد.

کارکردهای التفات و مشخصه‌های وابسته

تا اینجا گفتیم که در التفات، دستور زبان تغییر می‌کند. التفات‌ها را از دو دیدگاه صوری (علم المعانی) و کارکردی (علم البدیع) بررسی کردیم. آنچه به طور خلاصه باید اشاره کنیم، این است که خروج از آنچه مورد انتظار است، باید به اقتضای موقعیت صورت بگیرد و معنایی را افاده کند. خروج از معنا بدون افاده معنا جایز نیست. ابن‌اثیر توضیح می‌دهد که تغییر از یک صورت به صورت دیگر باید به دلیلی خاص باشد. با هر خروجی که از هنجار صورت می‌گیرد، باید این سؤال را مطرح کرد که این خروج به چه دلیل صورت می‌گیرد. بنابراین در کتب مسلمانان بخشی به اسباب/ فواید التفات اختصاص دارد.

زمنخسری برای تبیین التفات سه دلیل می‌آورد:

۱. التفات شگردی از بلاغت است که برای محققین دیر آشناست؛ التفات یک لقب و چندین نوع دارد.

۲. التفات کلام مألوف در زبان عربی است و هرگاه تغییری در کلام صورت می‌گیرد، توجه شنونده دو چندان می‌شود.

۳. التفات در زمینه‌هایی خاص، فواید مختص به خود را دارد. (زمنخسری، ۶۲)
محققین بسیاری از گذشته تا به حال دلایل زمنخسری را نقل کرده‌اند. زرکشی اسباب التفات را در بخشی فراگیر و گویا بررسی می‌کند. وی ابتدا به فایده جلب توجه شنونده می‌پردازد و آن‌گاه نمونه‌هایی از فواید ویژه التفات را ذکر می‌کند؛ التفات به مخاطب شأن و منزلت می‌بخشد (حمد/۴).

با کاربرد اسم به جای ضمیر، اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار شنونده قرار می‌گیرد (دخان/۶).

در آیه ۲۲ سوره یونس، با تغییری که از دوم‌شخص به سوم‌شخص صورت می‌گیرد، التفات به دیگران را نشان می‌دهد که مخاطبین اولیه چقدر به زشتی رفتار کرده‌اند، به طوری که از آنان روی برگردانده می‌شود.

نشانه‌ای آشکار از جانب گوینده - به واسطه تغییر از اول شخص مفرد به اول شخص جمع - که هر آنچه اتفاق می‌افتد، همه از آن اوست (فاطر/۹).

التفات به آنچه در آن تغییر رخ می‌دهد، علاقه خاص نشان می‌دهد (فصلت/۱۲).

و دست آخر اینکه التفات با چرخش ناگهانی به شخصی که شما با او صحبت کرده‌اید، آن شخص را به باد طعنه می‌گیرد.

پی‌نوشت‌ها:

(پانویست‌های انگلیسی از نویسنده است.)

1. M.A.S Abdel Haleem: Grammatical shift for the Rhetorical Purposes: Itifat and Related Features in the Quran, Boultin of the school of Oriental and African-studies, 1992, V. LV, Part 3.

2. According to the numbering system used in the Egyptian edition of the Qur'ân which I follow, this is 7:57; similarly there is a slight difference in some other numbers; but as I include the Arabic version of citations there is no risk of confusion.

3. See for instance al-Tibyân fi cilm al-Ma'ânî wa'l-badî' wa'l-bayân, Husayn b. Muhammad al-Tîbî (743/1342), (Baghdad, 1987), 284-8; al-Idâh f'ulûm al-Balâgha, by M. M. A. al-Qazwîni (793/1338) (Cairo, 1971), 43-5.

4. This was a general practice for centuries, in writing textbooks on various subjects in Arabic, and not just balâgha where some striking examples were simply copied by successive writers who found these age-old examples adequate and saw no need to depart from them.

5. If we compare the use of pronoun here to that in other types, we can observe the contrast between the use of the 3rd person - abstract power, the 1st person plural - aesthetic power, and the 1st person singular - personal feeling, the shift emphasizing the quality of each.

۶. در اینجا عبدالحلیم به دو نمونه دیگر نیز اشاره می‌کند که به دلیل مجال اندک، به آنها اشاره نمی‌کنیم.

۷. البته آنچه عبدالحلیم زیر عنوان سخن مستقیم (direct speech) از آن یاد می‌کند، در بعضی جاها به سخن غیرمستقیم آزاد (free indirect speech) تغییر می‌یابد که شگردی رهبری‌تر، فنی‌تر و پیچیده‌تر است. در یک کلام، در زمینه ادبیات داستانی، ترکیبی از کلام راوی و کلام شخصیت است، اما نه عیناً نقل کلام راوی است و نه شخصیت عیناً کلام خود را ارائه می‌دهد. البته نویسنده این سطور در صدد است به‌طور مفصل، بحث کاربرد سخن غیرمستقیم را در قرآن در قالب یک پژوهش ارائه دهد، ولی برای آشنایی مقدماتی و البته کلی با سخن غیرمستقیم آزاد، پاره‌ای از نوشته مایکل جی. تولان را شاهد مثال می‌آوریم. این کتاب - با نام «درآمدی نقادانه بر زبان شناختی روایت» - از همین قلم به‌زودی منتشر می‌شود.



سخن غیرمستقیم

با این حال شیوه‌های بیان نقل خشک گفتار مستقیم که برخی مشخصه‌های صوری هر دو شیوه را با خود به همراه دارد، از جذاب‌ترین سبک و سیاق‌های نقل گفتار است:
الف) از او خواست که امروز بدانجا برگردد.

She wanted him to return there today

ب) از او خواست که امروز بدانجا بیاید.

She wanted him to come there today

ج) از او خواست که امروز بدانجا بیاید.

She wanted him to come here today

این سه نوع شیوه بازنمایی گفتار و اندیشه که بر اساس قواعد خشک نه مستقیمند و نه غیرمستقیم، بلکه ترکیب یا امتزاجی از شیوه غیر مستقیم راوی با شیوه مستقیم شخصیت است، جملگی زیر عنوان سخن غیرمستقیم آزاد، سبک آزاد غیرمستقیم، گفتار و اندیشه بازنمایی شده، سخن شبه مستقیم و سخن ترکیبی جای می‌گیرند. اگر بتوان درباره تمام سبک‌های FID نمونه‌ای سخن به میان آورد (خواهیم دید که برخی از انواع FID تن به هیچ نوع دسته‌بندی نمی‌دهند)، آن‌گاه جمله «ج» از «الف» بیشتر سخن غیرمستقیم آزاد است.

هر سه جمله پیش گفته به روشی ساده نشان می‌دهند که چرا هر سه سبک غیرمستقیم آزاد، یعنی رونوشتی آزاد از نقل غیرمستقیم آمده‌اند. کلمات شخصیت به واسطه نبود بند گزارشی (او گفت) از قید و بند نحوی، و به واسطه نبود راوی که گوینده عبارت «او گفت» است، از سیطره «راوی» آزاد و رها شده است. اما این شیوه در گرایش خود به انتخاب کلمات اشارت‌گر شخصیت نقل شده، و نه نقل شخصیت، شیوه گزارشی آزادتر و سراسرتر است و به‌رغم برخورداری از ضمائر سوم‌شخص و فعل روایی نهایی گذشته، همچنان شیوه‌ای آزاد باقی می‌ماند. ویژگی‌های متمایز صور سخن غیرمستقیم آزاد به شرح زیر است:

الف) نبود جمله گزارشی و بنابراین نبود «که» موصولی (در این حالت به سخن غیرمستقیم آزاد نزدیک می‌شود).

ب) کاربرد ضمائر سوم‌شخص به منظور اشاره به گوینده یا فکر کننده مستتر درباره هر آنچه که به منزله گفته شده یا فکر شده نقل می‌شود، به همراه فعل روایی متن (که توأمأً به زمان گذشته است). در این حالت، به روایت محض و سخن غیرمستقیم نزدیک است.

ج) کاربرد کلمات اشارت‌گر (اینجا، اکنون، این، امروز و غیره)، درست مثل کاربرد کلمات اشارت‌گر در سخن مستقیم.

د) تغییر نحوی فاعل‌بند و عامل صرف شده در فعل: «آیا کاملاً دیوانه بود؟ چگونه وقت خود را برای آمدن و دیدن او تنظیم می‌کرد؟»

Was she quite mad? How did he have the time to keep coming over to see her!

در این حالت، FID به شکل پرسشی سخن مستقیم نزدیک است.

ه) استفاده برجسته‌تر از افعال وجهی که آنها را بیشتر از آن شخصیت می‌دانیم تا راوی. در سخن غیرمستقیم آزاد، به‌ویژه به کاربرد فراوان افعال وجهی (wouldy might, could, had to, must) برمی‌خوریم که مبین قضاوت (از دیدگاه شخصیت ... «گوینده») دربارهٔ افعال یا اجبار عمل انجام شده یا حالتی است که واقعاً رخ داده است: «آنچه می‌بایست انجام می‌داد این بود که سراسر به نور فولک برود و آنجا اقامت گزیند و ازدواج کند.» (دوس پاسوس، ص ۵۶)

What he might was go down to Norfolk and settle down and get married.

و) کاربرد کلمات ندایی، ارزشی (مثل طفلکی، عزیز)، جمله‌پرکن‌ها (خب، راستی، البته)، حشوها (عناصری که چیزی به معنای جمله اضافه نمی‌کنند)، اصوات و مختصات لهجه‌ای و گویشی، و به طور کلی زبان احساسی که ما آنها را از آن شخصیت می‌دانیم تا راوی. به‌طور خودمانی‌تر، همهٔ این موارد طعم و مزهٔ میوه‌ای گفتار مستقیم شخصیت را دارند. از این رو طعم میوه‌ای که بیشتر روایت‌هایی که می‌خوانیم - مسبوق به سستی طولانی اما انعطاف‌پذیر - واجد یا متضمن راوی‌ای جدی و خویشتن‌دار است که در تضاد با گفتار اشخاص صادق‌تر و خجالتی‌تر، به زبان انگلیسی استاندارد سخن می‌رانند. در کل توجه به نابه‌هنجاری‌های تلفظی و نوشتاری گویش شخصیت که مبین هنجارگریزی‌ها، یا دست‌کم غیراستاندارد بودن زبان است، نمونهٔ خصوصاً مرئی در این طعم میوه‌ای متمایز است.